

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه درس گذشته

بحث در دلیل اول مشهور بود بر اینکه مشهور ادعا دارند که حدیث لاتعاد فقط اختصاص به ناسی دارد؛ اما جاهل را اعم از جاهل قاصر و جاهل مقصر، اعم از جاهل به حکم یا جاهل به موضوع، اعم از جاهلی که جهلش بسیط است یا جهلش مرکب است، مشهور می‌گویند جاهل مطلقاً داخل در حدیث نیست.

دلیل اول را ملاحظه فرمودید و بعضی از اشکالاتی که بر دلیل اول مطرح بود آنها را هم بیان کردیم. آخرین اشکالی که بر این دلیل اول ذکر شده، اشکالی است که در کلمات مرحوم آقای خوئی (قدس سره الشریف) وجود دارد. ایشان فرموده اند که شما می‌گویید که تکلیف به جاهل در حین جهل ثابت است و تکلیف به ناسی در حین نسیان ثابت نیست. در حالی که این حدیث لاتعاد در مقام بیان این جهت نیست.

حدیث لاتعاد در مقام بیان این است که در چه موردی اعاده واجب است و در چه موردی اعاده واجب نیست. حدیث می‌گوید که در غیر از آن امور خمسه اگر خللی وارد شد اعاده وارد نیست. در امور خمسه اگر خللی وارد شد اعاده واجب هست.

حدیث در مقام بیان اعاده و عدم اعاده است، اما در مقام بیان این جهت نیست که آیا در حین عمل تکلیف ثابت هست یا ثابت نیست؛ به عبارت دیگر، ایشان می‌فرمایند اگر حدیث در مقام بیان این جهت باشد که در مورد کسی که در حین عمل تکلیف از او ساقط است، اعاده لازم است و در مورد کسی که در حین عمل تکلیف از او ساقط نیست، آنجا اعاده معنا ندارد، اگر حدیث این معنا را دلالت داشت این دلیل اول مشهور دلیل خوبی بود؛ در حالی که ایشان می‌فرمایند این دلیل اول یعنی این حدیث فقط دلالت بر اعاده و عدم اعاده دارد.

حدیث لاتعاد در مقام بیان این است که بگوید کجا اعاده واجب است کجا واجب نیست اما از این جهت که آیا در حین عمل تکلیف ثابت هست که اگر تکلیف ثابت باشد شامل ناسی نشود یا تکلیف ثابت نیست از این جهت حدیث لاتعاد در مقام بیان نیست.

این دیگر تقریباً آخرین اشکالی است که غیر از آن اشکالاتی که قبلاً عرض کردیم بر دلیل اول مشهور وارد شده است. اشکال ایشان به نظر می‌رسد که وارد نباشد. چرا؟ برای اینکه مشهور در این دلیل اول نیامدند این جهت را از حدیث استفاده کنند. مشهور هم قبول دارند که حدیث لاتعاد در مقام بیان این است که بگویند در کجا اعاده واجب است در کجا واجب نیست.

مشهور هم قبول دارند که حدیث از این جهت که مکلف در حین عمل تکلیف به او متوجه بوده یا نبوده، اصلاً کاری به این معنا ندارد و از این جهت ساکت هست. بلکه مشهور این مطلب را از راه ملازمه می‌خواهند استفاده کنند. مشهور می‌گویند هر جا امکان امر به اعاده باشد ملازم است با اینکه در حین عمل تکلیف ساقط شده باشد و هر جا تکلیف ساقط نشده باشد امر به اعاده

امکان ندارد.

مشهور می‌خواهند از راه ملازمه این معنا را اثبات کنند. می‌گویند در جایی امر به اعاده امکان دارد و در جایی می‌تواند بفرماید «اعد» که آن تکلیف اولی ساقط باشد؛ و تکلیف اولی در مورد ناسی ساقط است. در مورد جاهل تکلیف اولی ساقط نیست در حین عمل و اگر تکلیف ساقط نباشد امر به اعاده امکان ندارد.

بنابراین در جواب از این فرمایش آقای خوئی این مسئله را می‌توانیم بیان کنیم که مشهور نیامدند ادعا کنند که ما این مطلب که در حین عمل، تکلیف ثابت است یا ساقط، این را که نمی‌خواهند از حدیث ثابت کنند. اگر می‌خواستند این را از حدیث استفاده کنند، اشکال شما وارد هست که بفرمایید که حدیث در مقام بیان این جهت نیست.

مشهور هم همین فرمایش شما را قائلند، حدیث در مقام بیان این است که کجا اعاده واجب است کجا اعاده واجب نیست. لکن می‌آیند کنار این یک ملازمه‌ای را قائل می‌شوند. می‌گویند بین حکم به وجوب اعاده و سقوط تکلیف اول، ملازمه است و بین ثبوت تکلیف اول و عدم امکان حکم به اعاده ملازمه وجود دارد. این مدعای مشهور است و بنابراین این اشکال وارد نیست.

اشکال روشن شد که این دلیل اول مشهور، اشکالات متعددی به آن وارد است و این دلیل قابلیت برای استدلال ندارد؛ و غیر از این اشکالاتی که در بحث دیروز و امروز عرض کردیم خب آنروز عرض کردیم کلام مشهور و دلیل اول مشهور دوتا مقدمه داشت.

مقدمه اول این بود که نفی اعاده، در موردی است که امر به اعاده امکان داشته باشد. اگر شارع در یک جا فرمود اعاده نکن اینجا موردی بوده که می‌تواند بفرماید اعاده بکن. امر به اعاده باشد و در مقدمه دوم گفتند امر به اعاده فقط در مورد ناسی امکان دارد و در مورد جاهل امکان ندارد.

غیر از آن اشکالاتی که عرض شد اصلاً نسبت به مقدمه اولی یک اشکالی هست. یک اشکالی ممکن است به ذهن برسد و آن این است که این ملازمه را از کجا آوردید؟ نفی اعاده در موردی است که امر به اعاده امکان داشته باشد.

ما در باب خود تکلیف، اگر یک کسی بیاید بگوید که ممکن است که در یک جایی خود تکلیف امکان نداشته باشد شارع بیاید نفی تکلیف کند. مثلاً ببینید در باب حدیث رفع این حرف را زدند «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ»، فرض کنید از دیوانه تکلیف برداشته شده، از صبی تکلیف برداشته شده، از نائم برداشته شده. از نظر عقلانی اصل تحقق تکلیف در مورد اینها اصلاً معقول نیست در مورد مجنون تکلیف معقول نیست، مع ذلک نفی تکلیف هم شده.

چطور در خود اصل تکلیف، نفی تکلیف در موردی که اصلاً خود تکلیف امکان ندارد، ممکن است. شرع است دیگر. شرع باید بیان کند که در اینجا تکلیف نیست. در اعاده‌اش هم همینطور است. ممکن است کسی این حرف را بزند؛ در موردی امر به اعاده امکان ندارد اصلاً، خب شارع بیاید بفرماید لاتعاد و این لاتعاده از باب سالبه به انتفاء موضوع باشد، یعنی در جایی است که اصلاً اعاده امکان ندارد، امر به اعاده امکان ندارد، بنابراین این اشکال هم به آن مقدمه اولی می‌شود وارد شود و اگر مقدمه اولی از بین رفت دیگر نوبت به مقدمه دوم نمی‌رسد.

پس خلاصه جواب از دلیل اول، به این نتیجه رسیدیم که همانطوری که نفی اعاده در مورد ناسی امکان دارد، نفی اعاده در مورد جاهل هم امکان دارد و خصوصاً روی آن فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) که گفتیم اصلاً مسئله وجوب اعاده یک حکم ارشادی است. برای حکم ارشادی اصلاً فرقی نمی‌کند؛ یک کسی یک عملی را قبلاً انجام داده، نماز خوانده و یک جزئی را ترک

کرده نسیاناً، شارع بیايد ارشاد کند که اعاده واجب است. یا یک جزئي را جهلا ترک کند آنجا هم امر ارشادي به اعاده ممکن است.

و آنروز مفصل عرض کردیم امر ارشادي به اعاده هم در مورد نسیان و هم در مورد جهل امکان دارد و این بهترین بیان در این رد دلیل اول مشهور بود. بنابراین این دلیل اول به طور کلي از اعتبار ساقط می‌شود.

دلیل دوم مشهور

دلیل دوم مشهور، دلیلي است که در کلمات مرحوم محقق حائري (قدس سره الشریف) صاحب کتاب الصلاة آمده است. این دلیل دوم مرکب است از دو مقدمه. مقدمه اول، مرحوم حائري فرموده است که حدیث لاتعاد در مقام بیان صحت واقعیه است، یعنی چه؟ یعنی «لاتعاد الصلاة الا من خمس»، می‌خواهد بفرماید که اگر یک کسی یک جزئي غیر از اجزاء خمس را ترک کرد، نمازش صحیح است واقعاً؛ یعنی همانطوري که اگر یک نمازي با تمام اجزاء و شرائط می‌آورد، مصداق واقعی برای مأمور به بود، این نمازي که سوره را نیاورده یا قرائت را نیاورده این هم مصداق واقعی برای صلاة است و اگر این فعل خارجي مصداق واقعی برای صلاة شد، نتیجه این می‌شود که این عمل صحیح است واقعاً.

پس ایشان می‌فرماید لاتعاد، می‌خواهد بگوید اگر در نماز، یک جزئي از این اجزاء خمس، در آن کمبود پیدا کند، این نماز واقعاً صحیح است. بعد فرمودند صحت واقعیه را در مورد ناسي، ما می‌توانیم درست کنیم، اما در مورد جاهل نمی‌توانیم درست کنیم. چرا؟

اگر بخواهیم در مورد جاهل، صحت واقعیه را درست کنیم، نتیجه این می‌شود که علم و جهل ما در واقع دخالت داشته باشد. باید بگوییم اگر این مکلف در عالم خارج، عالم به او شود، این سوره جزء برای نماز است و اگر جاهل به او باشد اصلاً در واقع و در لوح محفوظ دیگر سوره جزئیت برای نماز ندارد و این معقول نیست.

این معقول نیست که ما بیاییم علم و جهل مکلف را در واقع مؤثر بدانیم. بگوییم اگر من مکلف علم دارم نماز وجوب واقعی‌اش وجوب همراه با سوره است، اگر جهل دارم، وجوب واقعی‌اش وجوب بدون سوره است. پس صحت واقعیه، این با علم و جهل نمی‌تواند ارتباطی داشته باشد. بله، با نسیان عیبی ندارد. واقعاً شارع از اول بگوید کسی که فراموش کند، نماز واقعاً برایش همین بدون سوره واجب بوده است. این مصداق واقعی نمازش است. کسی که فراموش نمی‌کند باید با سوره بخواند. پس مقدمه اولی این شد که قاعده لاتعاد در مقام بیان صحت واقعیه است و صحت واقعیه نمی‌تواند ارتباطی به علم و جهل داشته باشد.

مقدمه دوم در فرمایش ایشان، فرمودند که لاتعاد بعد از فراغ از صلاة جاری است. یعنی اگر یک کسی نمازش را تمام کرد، بعد از نماز متوجه شد که یک خللي در این نماز وجود دارد، اینجا یعنی بعد از فراغ می‌تواند لاتعاد را جاری کند؛

اما اگر قبل از شروع در نماز، آیا معنا دارد قبل از شروع در نماز کسی بیايد لاتعاد را جاری کند؟ نه نمی‌شود، هنوز معنا ندارد. «لاتعاد الصلاة الا من خمس»، می‌فرماید که اگر نماز را خواندي و نمازت یک خللي در آن بود، غیر از امور خمس، اینجا دیگر اعاده لازم نیست.

اما قبل از آنی که شروع به نماز شود، قبل از شروع امکان ندارد کسی لاتعاد را جاری کند و اگر لاتعاد بخواهد شامل جاهل شود، خب جاهل قبل از شروع در نماز است. الان یک کسی می‌خواهد نماز را شروع کند، این نمی‌داند آیا سوره جزء نماز است یا نه؟ جاهل است. این کسی که جاهل است، حالا یا جهلش هم جهل بسیط یا جهلش هم جهل مرکب، این آدم جاهل نمی‌تواند بگوید

خب من حالا جاهل هستم، لاتعاد را قبل از شروع نماز جاري مي‌کنم و وارد در نماز مي‌شوم.

«لاتعاد تجري بعد الفراغ عن الصلاة»، بعد از اين که نمازش تمام شد، توجه پيدا کرد یک خللي یک نقصاني چيزي پيدا کرده آنجا لاتعاد جاري است؛ اما قبل از شروع در نماز نمي‌شود جاري شود و جاهل قبل از شروع در نماز مشکل دارد. قبل از اينکه نمازش را شروع کند نمي‌داند که سوره جزئيت براي نماز دارد يا ندارد.

اين مطلب دوم در فرمايش آقاي حائري که حالا ولو اينکه در بياني که امام (رضوان الله تعالي عليه) از کلام مرحوم حائري دارد، اين دو تا مطلب را بعنوان دو تا مقدمه ايشان فرمودند ولي حق اين است که اصلاً اين دو مطلب را بعنوان دو تا دليل مستقل قرار داد.

در اولي فرمودند لاتعاد صحت واقعيه را مي‌گويد. صحت واقعيه نمي‌تواند مقيد به علم يا جهل شود. پس حديث لاتعاد ربطی به علم و جهل ندارد و فقط شامل ناسي مي‌شود. در مطلب دوم فرمودند حديث لاتعاد مربوط به بعد از فراغ از صلاة است وقتي مربوط به بعد از صلاة شد ديگر شامل جاهل نمي‌شود.

خب حالا اين را به عنوان یک دليل، چون مرحوم حائري هم بالاخره از زمره مشهور است. ايشان نظرش اين است که حديث لاتعاد فقط شامل ناسي است و شامل جاهل به هيچ وجهي نمي‌شود. پرسش...

پاسخ استاد

قبل از نماز که ناسي معنا ندارد الان کسي هنوز نماز نخوانده، مي‌شود بگويم جزء را فراموش کرده؟ ببينيد شما تا یک عملي را انجام ندهيد نمي‌توانيم بگويم یک جزئي را يادتان رفت. تحقق نسيان در وسط صلاة است. کجا واقعاً يادش رفته؟ وسط صلاة. کي متذکر به نسيان شده؟ بعد از صلاة. بعد از صلاة متوجه شده که يادش رفته. پس لاتعاد اينجا را شامل مي‌شود.

اما یک کسي که جاهل است بگويد من نمي‌دانم سوره جزئيت براي نماز دارد يا نه؟ ما بگويم شما لاتعاد را الان جاري کنيد. ايشان مي‌گويد اين با سياق لاتعاد سازگاري ندارد. سياق لاتعاد مربوط به کسي است که از نماز فارغ شده.

– بالاخره اين یک نکته‌اي هست که در اينجاست حالا وسط پرانتز عرض کنم براي اين افراي که در حج مي‌خواهند نماز طواف بخوانند یک راهي که وجود دارد همين لاتعاد است. یک کسي هست که قرائتي دارد، قرائتش هم خراب است. هر کار هم بکند اين قرائتش ديگر درست نيست. مي‌آيد به روحاني کاروان مراجعه مي‌کند. خب روحاني کاروان مي‌تواند به او بگويد که تو نمازت مسقط تکليف است. همين را مي‌تواند به او بگويد چون ديگر بيش از اين که نمي‌تواند بخواند. بيش از اين ديگر قدرت ندارد. همين مقدار که به او مي‌گويد تو نمازت مسقط تکليف است اين هم مي‌رود نمازش را مي‌خواند بعد از نماز هم اگر متوجه شد یک نقصاني پيش آمده مي‌تواند لاتعاد را جاري کند. حالا البته اين یک خورده تکلف هم دارد.

علي اي حال اين فرمايشي که ايشان اينجا فرموده است. لاتعاد سياقش مربوط به بعد از فراغ از نماز است اما جاهل مشکله‌اش قبل از شروع در نماز است.

تحليل نظريه محقق حائري

آيا اين دو بيان ايشان يا دو دليل ايشان درست است يا درست نيست؟ اما دليل اول که فرمودند لاتعاد صحت واقعيه را مي‌گويد، اين ناتمام است. براي اينکه لاتعاد مي‌گويد که شارع ارفاقاً نماز ناقص را هم قبول مي‌کند. اصلاً بناي لاتعاد بر اين است که یک

حکم ارفاقی و امتنانی است. اگر بخواهد صحت واقعیه را دلالت کند که این دیگر ارفاقی نیست.

شارع اگر از اول بیاید بفرماید که حالا اگر یک جزئی را هم شما یادتان رفت، آنچه که آوردید واقعاً صحیح است، نه، این حکم امتنانی نیست. اگر شارع امر به صلاة کرده است و زید نمازش را خواند، عمر هم نمازش را خواند. همه بگویند همانطوری که نماز زید مصداق نماز است، نماز عمر هم مصداق صلاة است. این دیگر عنوان امتنان ندارد. هر دو مصداق برای نماز است. در حالی که لاتعاد در مقام بیان یک ارفاق است. یعنی شارع می‌خواهد بفرماید درست است که این نماز ناقص است، درست است این نماز کمبود دارد، درست است به حسب اولی باید بگوییم این نماز فاسد است و به درد نمی‌خورد؛ اما ما ارفاقاً و امتناناً این را در مقام امتثال می‌پذیریم.

بنابراین لاتعاد دلالت بر صحت واقعیه ندارد یا لااقل بخواهیم بگوییم دلالت بر صحت واقعیه دارد مشکل است. نمی‌توانیم ما بصورت یک دلالت روشن بگوییم لاتعاد می‌گوید آن نماز فاقد للجزء هم مصداق واقعی برای نماز است و با آن هم امتثال واقعی محقق می‌شود. این دلالتش بر این معنا یک مقداری مشکل است.

مرحوم آقای حائری وقتی که صحت واقعیه را بیان فرمودند به یک تعبیری در بعضی از روایات هم استشهاد کرده اند. در یک روایتی هست که کسی می‌آید خدمت امام (علیه السلام) عرض می‌کند که من قرائت را یادم رفت. حضرت فرمودند که آیا رکوع و سجود را انجام دادی؟ عرض کرد: بله، فرمود اگر رکوع و سجود را انجام دادی فقد تمت صلاتک. صلاتت تمام است. ایشان به این کلمه تمت هم استشهاد کردند بر اینکه پس معلوم می‌شود که تمامیت و صحت، صحت واقعیه است در حالی که این تمت در اینجا معنایش این است که اجزأت. تمت در اینجا معنایش تمامیت در مقابل نقصان نیست، تمت یعنی اجزأ. این نمازت کافی است.

یعنی ولو این که ناقص است، چون صحت واقعیه را توضیح دادم. در صحت واقعیه باید بگوییم همانطوری که این نماز که دارای تمام اجزاء است این تمام مصلحت را دارد. نماز بدون سوره هم تمام ملاک را دارد، در فرض اینکه یادش رفته سوره را بیاورد.

صحت واقعیه معنایش این است که تمام الملاک هم دارد. ما عرضمان این است که کجای این روایت دلالت دارد «فقد تمت صلاتک» معنایش این است که تمام الملاک هم دارد. نه، تمت در اینجا به معنای اجزأت است. در نتیجه لاتعاد به جهت امتنانی بودن، به جهت ارفاقی بودن می‌خواهد بگوید ما نماز ناقص را، نماز اگر اسمش را گذاشتیم نماز ناقص یعنی تمام الملاک را ندارد. یک مقداری از ملاک را دارد. نماز ناقص را شارع می‌پذیرد، امتناناً و این روایت «فقد تمت صلاتک»، این کفایت نمی‌کند. دلالت ندارد چون تمت به معنای اجزأت است.

ایشان می‌فرمایند که شارع در این حدیث لاتعاد می‌خواهد صحت واقعیه را بگوید. صحت واقعیه هم جایی است که این عمل ما که سوره در آن نیست تمام ملاک آن نمازی که دارای سوره است داشته باشد. این را چه جور می‌توانند اثبات کنند؟ ما عرضمان این است که حدیث به جهت اینکه در مقام امتنان است، خوب اگر امتنان باشد اگر این نقصانی نداشته باشد اگر تمام ملاک را داشته باشد که دیگر امتنانی نیست. عمر نماز می‌خواند، زید هم می‌خواند، هر دو تمام ملاک را دارد. نمی‌شود بگوییم مال عمر قبول است مال زید هم امتناناً قبول است. جایی که یک عمل تمام الملاک را دارد آنجا عمل لامحاله باید مقبول واقع بشود. دیگر آنجا امتنان معنا ندارد.

ما می‌گوییم حدیث در مقام امتنان است. امتنان چیست؟ شما امتنان را بروید به عرف عرضه کنید. عرف می‌گوید اینجا شارع ملاحظه فرموده این عمل ناقص است. ناقص است یعنی ملاک صد درصد عمل کامل را ندارد. فرموده باشد، حالا ولو اینکه

تمام ملاک را ندارد من این را ارفاقاً قبول می‌کنم.

لذا اینجا اصلاً دلالت بر صحت واقعیه ندارد؛ و عرض کردم نهایتش این است که انسان شبهه دارد. ما نمی‌دانیم بالاخره حدث لاتعداد، صحت واقعیه را دلالت دارد یا ندارد؟ همین مقدار که شبهه داشته باشیم که حدیث لاتعداد صحت واقعیه را داشته باشد یا نه، کافی است در این که استدلال ایشان مخدوش شود.

در آن صحت واقعیه علاوه بر مرحوم آقای حائری، مرحوم آقای خوئی هم از کلماتشان صحت واقعیه استفاده می‌شود؛ اما امام صحت واقعیه را رد کردند. منتهی حالا به یک بیانی شبیه این بیانی که ما عرض کردیم؛ ولی مسئله امتنان و اینها درش نیست. خواستید مراجعه بفرمایید به بیان امام، تنقیح الاصول، جلد سوم، صفحه 527، این بیان امام آنجا وجود دارد. به کتاب خود مرحوم حائری هم خواستید مراجعه کنید؛ کتاب الصلاة، صفحه 315، آنجا این مطالبی که عرض کردیم وجود دارد تا دنباله بحث ان شاء الله شنبه.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ